

من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت, [۲۰:۵۷, ۰۳, ۰۱, ۲۰]

[In reply to من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت]

#پارت_۱۳۴

تا پایان روز که تو دانشگاه بودم بچه ها طرفم نمی
اومدن و منم اصراری نداشتم باهاشون گرم بگیرم. مثل
روزای اول تنها تو کافه تریا نشستم و یه قهوه خوردم و
به کلاس های بعدیم رفتم.

با لبخند جلوی در دانشگاه ایستادم که بعد از چند دقیقه
ساشا پیداش شد و جلوی پام ترمز زد.

در ماشین رو باز کردم و کنارش نشستم. زودتر از من
گفت:

-سلام عشقم، چطور بود امروز؟

-سلام، خوب بود.

-معلومه حسابی خسته ای.

- سرم رو تگون دادم که سرعتش رو بالا برد.
- بریم یه رستوران خوب، شام مهمون من.
- اینجوری که برشکست میشیم همش بریم رستوران.
- لبخندی زد و دستم رو گرفت.
- من همه دنیا رو به پات میریزم، پول که ارزشی نداره.
- لبم رو اروم گاز گرفتم که دستم رو فشار داد.
- جلوی رستوران پارک کرد و با هم واردش شدیم. گوشه
- دنچ رستوران رو میز دو نفره نشستیم و انتخاب غذا رو به
- ساشا سپردم.
- بعد سفارش کمی نگاهم کرد و بعد کمی دست دست
- کردن گفت:
- بابات زنگ زده بود، میخواست حرف بزنه باهات.
- برای چی؟
- می خواد برگردی ایران.
- پس تو چی؟

تو برایش مهم تر بودی چون حالا می دونه که من همه
چی رو میدونم.

با تعجب نگاهش کردم.

—چرا زودتر نگفتی که بهشون گفتمی فهمیدی!

—خب نشد، تو داشتی می رفتی و این چیزا مهم نبود.

دستم رو بین دستای داغش گرفت و زمزمه کرد:

—روشا تو که منو تنها نمیزاری؟

—معلومه که نه، اگه میخواستم تو فرودگاه برنمی گشتم.

لبخندی از ته دلش زد که باعث شد همون لبخند رو لبم
بشینه.

گارسون غذاها رو آورد و روی میز چید.

اولین قاشق رو خوردم و گفتم:

—حالا قراره چی به بابا اینا بگیم؟

—می خوام ازشون تو رو خواستگاری کنم.

—چی؟

سرفه ای کردم و با بهت نگاهش کردم.

سریع لیوان نوشابه رو دستم داد و گفت:

-آروم باش روشا.

-اونا نمیزارن مطمئنم.

-باشه اینو بخور، سرفهات قطع بشه.

کمی ازش خوردم و ناراحت نگاهش کردم، نمی خواستم

از دستش بدم از وقتی تصمیم گرفتم برگردم فهمیدم

حسم بهش خواهر و برادری نبوده و منم همون قدر

می خوامش.

-حالا چیکار کنیم ساشا؟

#من_خواهرت_نیستم

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۲۰:۵۲ ۰۷,۰۱,۲۰]

[In reply to من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت]

#پارت_۱۳۵

-غذاتو بخور حالا بهش فکر می کنیم.

سرم رو تکون دادم و آروم غدام رو خوردم، ساشا کل حواسش بهم بود تا بینه چیزی نمی خوام یا مشکلی ندارم.

همیشه توجه کردن هاش رو دوست داشتم و برام لذت بخش بود.

بعد غذا میز رو حساب کرد و دست تو دست هم با هم بیرون زدیم.

تو ماشین نشستیم و ضبط ماشین رو روشن کردم. با آهنگ برای خودم حال می کردم که ساشا گفت:

-فردا دانشگاه کلاس داری؟

-نه چطور؟

-نظرت چیه بریم کلوپ.

از حرفش ذوقی کردم و سریع قبول کردم.

-آره بریم، بریم.

خندید و ای به چشمی گفت. دستام رو با ریتم آهنگ
براش لرزوندم و تا رسیدن به کلویی که مد نظرش با
اهنگ همخوانی کردم.

با هم وارد شدیم، جمعی از دختر و پسرای جوون وسط
جمعیت می رقصیدن و خوشحالی می کردن، یه عده هم
کنار وایستاده بودن و مشروب می خوردن یا ماری جوانا
می کشیدن. البته بعضی ها هم تو حلق هم بودن.

ساشا دستم رو کشید گفت:

-بهشون دقت نکن، فقط خودمون خوش بگذرونیم و

بریم، هوم؟

-مشروبم بخوریم؟

-می خوای؟

سریع سرم رو تکون دادم و گفتم:

-آره.

-پس یه سبک بخوریم که حالت بد نشه.

به طرف بار رفتم و ساشا گفت:

-دوتا شات ساکی.

پسر جوونی که پشت بار نشسته بود خنده ای کرد و توی

لیوانای کوچیکی که رو میز بود از بطری برامون ریخت.

نگاهی به ساشا انداختم و براش خط و نشون کشیدم،

خب یه دفعه می رفت ابجو سفارش می داد دیگه چه

فرقی داره با اون، فوقش یه پیس الکل زده باشن به این.

#من_خواهرت_نیستم

من خواهرت نیستم؟! / تاوان خیانت, [۲۰, ۱, ۲۷, ۰۳: ۲۰]

[In reply to من خواهرت نیستم؟! / تاوان خیانت]

#پارت_۱۳۶

ساشا یکیش رو به طرفم گرفت و گفت:

-باز کن اون اخماتو خوشگلم، بزن به سلامتی خودمون.

-آخه این خیلی سوسولانس.

بلند زد زیر خنده و تکرار کرد:

-سوسولانه...

و دوباره زد زیر خنده.

از خندهش خندم گرفت، لیوانامون رو به هم کوبیدیم و یه

نفس سر کشیدیم. مزه تلخش تا معدم حس شد و

صورتهم رو توی هم کرد.

لیوان خالی رو روی میز گذاشتیم و دست تو دست هم

وسط جمعیت رفتیم.

آهنگ تندی پخش می شد و حسابی قر میاورد. دستامو

دور گردن ساشا حلقه کردم و خودمو تکون دادم.

ساشا کمرم رو گرفت و به خودش نزدیکترم کرد و
هماهنگ با من رقصید.

تو سر و صدای زیاد کنار گوشش داد زدم:

-باورم نمیشد یه زمانی اینجوری کنار هم باشیم.

ساشا هم کنار گوشم مثل من داد زد:

-ولی من مطمئن بودم یه روزی برای خودم میشی.

محکم تر به خودش فشارم داد و حتی جایی برای رقص
نداشت.

فضای بین بازوهاش خیلی گرم بود، سرم رو بالا بردم و
چونم رو روی سینهش گذاشتم، به چشماش نگاه کردم و
لبخندی زدم.

گرمای تنش رو دوست داشتم، ابراز علاقه به عرش می
بردتم.

نمی دونم گرمای بدنمون بود یا اثر اون پونزده درصد
الکل ساکی، که حال و هوام رو عوض کرده بود و دل
می خواست طعم لباش رو حس کنم.

رو پنجه پا بلند شدم و لبام رو مماس با لباش نگاه کردم.

#من_خواهت_نیستم